

زراندوزی با استفاده از کرزی



این نوشته را روزنامه نگار چیره دست کانادایی، آرتور کینت، در نوامبر سال 2007 میلادی در مجله ی "پالیسی آپشنز" کانادا به چاپ رسانده است. در این نوشته در مورد بازی قدرت و ثروت، و گذشته و حال سیاست سازان افغان-امریکایی کشورما (آقایان خلیزاد، وردک، سید جواد، کرزی ها و...) و ساخت و بافت های پشت پرده ی آنها روشنی انداخته شده است که خوانش آن برای هم میهنان گرامی بیهوده نخواهد بود؛ به ویژه اکنون که انتخابات از راه میرسد. (خراسان زمین)

نویسنده: آرتور کینت (Arthur Kent)
تاریخ چاپ: نوامبر 2007 در مجله ی پالیسی آپشنز (Policy Options)
برگردان: تارنمای خراسان زمین (www.khorasanzameen.net) 12 می 2008

نیرو ها ی کانادایی در افغانستان در موقعیت وخیمی از ماموریت شان، در معرض خطر گذاشته شده اند. دلیل این موضوع کمبود پشتیبانی از جانب مردم نه، بلکه حضور نامحسوس دولت آقای هارپر [نخست وزیر کانادا] است. در حالیکه نیرو های کانادایی با همه دشواری ها دستاورد های قابل ملاحظه ای را در مناطق خطرناکی چون پنجوابی، ژیری و شهر قندهار داشته اند، نخست وزیر و تیم اش نمی توانند حتی از یک برد سیاسی آشکار با افتخار یادآور شوند. به ویژه در موضوعاتی که مداخله ی دیپلماتیک یک ضرورت حتمی به شمار می آید: فشار آوردن بر رهبری طالبان در پناهگاه های امن شان در پاکستان، و توانبخشی دوباره به رژیم کرزی در کابل.

دولت هارپر هنوز هم به فرمان بی ثمر اداره ی بوش در مورد ماموریت کمک رسانی و امنیتی ای که تنها به نام بین المللی است، تن در میدهد. واشنگتن با اشتباهات بزرگش به نیروی نظامی ای زیان رسانیده است که پیروزی اش در برآورده ساختن آرزوی کانادا برای احتمال ختم وظیفه ی نظامی اش - [تشکیل ارتش ملی افغانستان- حتمی است.

موضوع بحث، یک شبکه ی پرنفوذ سیاسی است که از پشتوانه ی مبالغ هنگفت دالری کمک های بشری و نظامی امریکا برخوردار می باشد. این شبکه از کاخ سفید آغاز می گردد، کارمندان با رتبه ی دولتی و نیوکائزروتیف های پیشگام را دربر می گیرد و تا تاجران حریص افغان-امریکایی میرسد. ناظرین خارجی و افغان های که شاهد رشد این شبکه بوده اند، آن را یک شبکه ی مهاجم ماجراجویان سیاسی که تشنه ی قدرت و قرارداد های پرمفعت انکشافی اند، تعریف می کنند.

یکی از اعضای بلند رتبه در اداره ی رییس جمهور کرزی که نمیخواهد هویتش افشا گردد، میگوید: "این اشخاص این نظام ضعیف را غارت کرده اند. در اوایل مردم این افغان های مهاجر را با آغوش باز پذیرفتند و از آنها توقع رهبری داشتند. ولی دیگر چنین نیست. دیگر واضح شده است که شمار زیادی از افغان-امریکایی ها نمایش میهن پرستی را فقط برای پیشرفت مسلکی خودشان، یا به خاطر پیشبرد آژندا های قومی شان، و یا هم برای پر کردن جیب های شان، برپا کرده اند. افزون بر آن، توطئه چینی آنها سیاست واشنگتن را تحریف کرده است، مانند چلبی و کانگرس ملی در آغاز جنگ عراق." "این بی تفاوتی است که کرزی کی را به حیث وزیر داخله یا دادستان کل می گمارد." منبع ادامه میدهد. "این تنها سطح مسئله است؛ اهمیت موضوع در این است که کی در پشت صحنه در سفارت امریکا و یا بر سر میز مجلل غذا در کاخ ریاست جمهوری، معامله انجام میدهد."

رمضان بشردوست، عضو پارلمان، میگوید: "ایالات متحده ی امریکا و دیگر کشور های غربی قوانین خودشان را مراعات نمیکنند. به همگان معلوم است که قرارداد ها به پسر یا برادر وزیری داده میشوند. اگر واسطه نداشته باشی هیچ قراردادی به دست آورده نمی توانی."

در آنطرف شهر، دور از پارلمان، نهادی است که بر این ادعا گواهی می دهد: وزارت دفاع رژیم کرزی. اگر تقاضای دیدار جناب وزیر، رحیم وردک، را بکنی به دفتر امور عامه در سفارت امریکا راجع می شوی. اگر تقاضای دیدار بهره برداران پروسه ی ارتش سازی را بکنی، تقاضا میکنند تا ساحه را ترک کنی. ولی کارمندان داخلی رژیم با کمال خوشی فهرست این بهره برداران را که نام پسر آقای وردک، حامد، در بالای آن قرار دارد بیان می دارند.

برای کانادا و کانادایی ها اهمیت ایجاد یک ارتش توانای افغان، تنها بخاطر آوردن ثبات در آسیای جنوبی نیست. تا هنگامی که ارتش ملی افغانستان به پای خود ایستاده نشود، کانادا و یاران ناتو اش مجبور به تهیه ی نیرو های جنگنده برای جلوگیری از پیشرفت طالبان خواهند بود. با آنهم دولت های پیهم کانادایی برای رسیدگی به ناکامی های پروژه ی [تشکیل] ارتش که امریکا آن را تمویل می کند، کار زیادی انجام نداده اند. نالایقی، اختلاف علاقه، خانواده گرایی و فساد اداری باعث نارسایی های مزمن در رسیدن به اهداف تعیین شده در تربیه ی سربازان شده اند. امریکا و ناتو به جای حل نمودن مشکل، آن را با جعل آمار کتمان میکنند.

از 2001 بدینسو، اداره ی بوش 12 میلیارد دالر را برای نیرو های امنیتی افغانستان اختصاص داده است. یک ارتش 70 هزار نفری تقاضا شده بود، اما امروز تنها 25 هزار سرباز وجود خارجی دارند. از این جمله هم شاید 18 هزار نفر آماده ی جنگ باشند. در ضمن، پنتاگون به کانگرس [امریکا] اعتراف نموده است که تحقیقگران آنها مشغول کاوش و بررسی تخلفات جنایی در مسئله ی تجهیزات و قرارداد های خدماتی در عراق و افغانستان، به ارزش 6 میلیارد دالر، میباشند. با در نظر داشت تمایل جنرالان واشنگتن به جعل آمار، داشتن حساب درست دالر ها و سربازان نمیتوانست آسان بوده باشد.

در پایان 2003، تنها 9 هزار نفر از تازه واردان ارتش تمرینات اولیه را پشت سر گذاشته بودند. نیم ایشان

به زودی از خدمت فرار نمودند. در آن زمان جنرال امریکایی پیتر پیس (Peter Pace) انتقادات را رد نمود و ادعا کرد که تا تابستان 2004 ارتش ملی افغانستان 12500 سرباز را در بر خواهد داشت. در

تا هنگامی که ارتش ملی افغانستان به پای خود ایستاده نشود، کانادا و یاران ناتو اش مجبور به تهیه ی نیرو های جنگنده برای جلوگیری از پیشرفت طالبان خواهند بود. با آنهم دولت های پیهم کانادایی برای رسیدگی به ناکامی های پروژه ی [تشکیل] ارتش که امریکا آن را تمویل می کند، کار زیادی انجام نداده اند. نالایقی، اختلاف علاقه، خانواده گرایی و فساد اداری باعث نارسایی های مزمن در رسیدن به اهداف تعیین شده در تربیه ی سربازان شده اند. امریکا و ناتو به جای حل نمودن مشکل، آن را با جعل آمار کتمان میکنند.

کنفرانس برلین در 2004 این ادعا خنده آور به نظر میامد، چون مدارک تنها 5721 سرباز تربیه شده و 3056 سرباز تازه وارد را نشان می دادند. با اینحال، چهار ماه بعد تر داند رمزفیلد (Donald Rumsfeld) وزیر دفاع اصرار می نمود که ارتش ملی افغانستان دارای 13 هزار سرباز می باشد. در جنوری 2005 مسنولین امریکایی موجودیت 17800 سرباز تربیه شده و 3400 سرباز زیرتربیه را ادعا نمودند. در جنوری 2007 جنرال رابرت دربین (Robert Durbin) اعلام داشت: "اکنون ارتش ملی افغانستان با 36 هزار مرد جنگی در راه رسیدن به هدف نهایی ارتش 70 هزار نفری سربازان مسلکی میباشد که مهارت مبارزه بر ضد شورشیان را داشته باشند."

البته این ادعا یک یاهو سرایی محض بود، چون در فیروری 2007 توافق اکثریت بر این بود که ارتش ملی افغانستان بیشتر از 22 هزار سرباز ندارد. در مدت شش سال حکومت اش، حامد کرزی کمتر از یک سوم آن نیروی را دارد که به نظر او و متحدین اش حد اقل توانایی لازم را برای حمایت از رژیم او میتواند داشته باشد. یکی از مسنولین افغان که با مشکلات وزارت دفاع آشنایی دارد، میگوید: "این یک ارتش نمایشی است که نه از واقعیت انتیکی جامعه نمایندگی میکند، و نه از همه مناطق کشور. پول برای گروه های ارتش فرستاده می شود که گویا 600 نفر دارند، ولی در واقعیت حتی یک گروه با قوت کامل در افغانستان وجود ندارد. بدبختانه واقعیت هنوز چنین است که بهترین ملیشه های افغان ملیشه های شخصی اند."

حدود 2 هزار گروه ملیشه هنوز وجود دارند که نظر به آمار دفتر مشترک افغانستان و ملل متحد برای خلع سلاح، مجموعاً 120 هزار مرد جنگی دارند. از این جمله دست کم 500 گروه در زیر فرمان کارمندان داخلی رژیم - وزیران، اعضای پارلمان و قوماندانان - قرار دارند. خیلی از این گروه ها مشغول قاچاق اموال، تصاحب زمین و قاچاق مواد مخدر اند. هیچ یک بر ضد طالبان و القاعده نمی جنگند. این کار برای نیرو های بین المللی واگذاشته شده است که اداره ی بوش تنها یک راه برون رفت از افغانستان را برای ایشان باز گذاشته است: ایجاد نیروی جنگنده برای ارتش ملی افغانستان که جانشین خودشان گردد.

به گفته ی شاهدان چشم دید، یک پارچه از نمایش دیپلماتیک سال 2005 میتواند مشت نمونه ی خرواری باشد از اینکه پس از شکست طالبان، دیپلوماسی جهانی در افغانستان چگونه اداره می شود. گرچه موضوع این رویداد اداره ی دولت بود نه ارتش، اما همین شیوه ی کار زورنمایی یک جانبه که در اینجا واقع شد، برنامه ی ساختن ارتش ملی را نیز تضعیف نموده است.

جای [این نمایش] اقامتگاه جان ارنود (Jean Arnoud)، نماینده ی ویژه ی سازمان ملل متحد بود. ارنود افراد مهم هیئت دیپلماتان خارجی کابل را دعوت نموده بود تا در باره ی نظام رای دهی برای اولین

انتخابات پارلمانی افغانستان بحث نمایند. در میان سفیران اروپایی و آسیایی در باره ی گزینه ای که بزرگترین امداد رسانی کمک های خارجی - اداره ی بوش - پشتیبان آن بود، ناآرامی ای محسوس بود: رای منفرد غیر قابل انتقال یا SNTV که اهمیت احزاب سیاسی را نفی میکند. چون رییس جمهور کرزی موفق به تشکیل حزب خودش نشده بود، کارمندان امریکایی می خواستند از ظهور گروه پارلمانی ای که بتواند برای او چالشی باشد، جلوگیری کنند. اما این شیوه ی رای دهی یک نقص داشت: ممانعت احزاب شاید باعث شود تا حالت انفجاری سیاست افغانستان منتج به یک بحران بزرگ گردد.

این ناسازگاری، برنامه ی چندجانبه ی پروژه ی افغانستان را بد نام میسازد: نزدیک به 70 کشور و سازمان از پروتوکول کمک رسانی کنونی، یا پیمان افغانستان، پشتیبانی می نمایند. از نگاه نظامی 37 کشور در نیروهای آیساف (ISAF) به رهبری ناتو سهم گرفته اند. اما یک دولت - اداره ی بوش - به اندازه ی مجموع کمک های دیگران، کمک مالی نموده است. و بنا بر چابکی ای که اشخاص مانند زلمی خلیلزاد در کارشان دارند، پول نه تنها حرف اول را میزند، بلکه کنترل نهایی را نیز در دست میگیرد.

جریان مباحثه را ورود زلمی خلیلزاد، سفیر امریکا، که دیر آمده بود قطع کرد. او اعلام داشت: "من همین اکنون با رییس جمهور بوش تلفونی گپ زدم. او گفت که انتخاب همان رای منفرد غیر قابل انتقال است، پس همین کار را میکنیم." سپس او برگشت و از اتاق خارج شد. این بار نخست نبود که خلیلزاد (که به "شاه زل" و "وایسرای" هم مشهور است) به کارشناسان سیاست خارجی که با او هم نظر نبودند، چنین بی

اعتنایی می نمود. به گفته ی یک دستیار حقوقی افغان که از نزدیک با کرزی کار کرده بود: "اکثراً سفیران اروپایی از خلیلزاد ناراضی بودند. آنها می دانستند که فرقی نمی کرد که آنها در دیدار های شان با وزیران به چی توافق های می رسیدند. تصامیم اصلی در ارگ برسر میز نان شب با خلیلزاد و گروه افغان-امریکایی اش از سفارت امریکا، که سیاست را دیکته میکردند، گرفته میشدند. اروپایی ها میگفتند، ما چرا در سیاست همکاری کنیم وقتی در فرایند تصمیم گیری هیچ گونه حقی نداریم؟"

این ناسازگاری، برنامه ی چندجانبه ی پروژه ی افغانستان را بد نام میسازد: نزدیک به 70 کشور و سازمان از پروتوکول کمک رسانی کنونی، یا پیمان افغانستان، پشتیبانی می نمایند. از نگاه نظامی 37 کشور در نیروهای آیساف (ISAF) به رهبری ناتو سهم گرفته اند. اما یک دولت - اداره ی بوش - به اندازه ی مجموع کمک های دیگران، کمک مالی نموده است. و بنا بر چابکی ای که اشخاص مانند زلمی خلیلزاد در کارشان دارند، پول نه تنها حرف اول را میزند، بلکه کنترل نهایی را نیز در دست میگیرد.

نقش پای قابل ملاحظه ای که خلیلزاد به حیث یک نماینده ی فعال در مدت بیشتر از دو دهه در قاره ی آسیا به جا گذاشته است، میتواند چنین تصویری را به وجود آورد که شاید او مقامش را با گرفتن تصامیم درست در مواقع لازم کمایی کرده باشد. در عوض مسیر کاری او دو نکته ی ثابت را آشکار میسازد: یکی نبوغ او در استفاده از روابط با نفوذش برای پیشرفت خودش، و دیگر میل وافر او به سیاست های که زود یا دیر استعداد مولف شان را در فراخواندن نتایج ناگوار آشکار میسازند.

خلیلزاد در جریان خدمتش به اداره ی ریگن در دهه ی 1980، از آن شخصیت های مقاومت افغان بر ضد شوروی پشتیبانی می کرد که مربوط به قوم پشتون خودش بودند. با آنکه این افراد نظریات افراطگرایانه داشتند. او از بنیادگرایی مانند گلبدین حکمتیار طرفداری میکرد، و هم با پاکستان در کمپاینش بر ضد احمدشاه مسعود، رهبر ملی گرای افغانستان که تاجک تبار بود، اتحاد نموده بود. امروز حکمتیار از جمله ی مشهور ترین تروریست افغان به شمار می رود که امریکا در جستجوی شان است. مسعود به حیث قهرمانی که نگذاشت طالبان تمام افغانستان را تصرف نمایند، احترام میشود. اما امریکا بر هشدار های او در مورد القاعده اعتنا ای نه نمود.

وقتی که طالبان کابل را در سال 1996 تصرف نمودند، اهداف جیوپولتیک خلیلزاد تغییری نیافته بود. در سمت مدیر شرکت "رند کارپوریشن (Rand Corporation)"، وی اداره ی کلینتن را ترغیب نمود تا رژیم طالبان را به رسمیت بشناسد. در آن زمان وی همچنان مشاور مزدگیر طرح پیشنهادی کمپنی بونوکال برای گذراندن لوله ی گاز [ترکمنستان] از افغانستان بود. در شماره ی 30 مارچ 1999 روزنامه ی واشنگتن پست (Washington Post) از خلیلزاد چنین نقل قول شده بود: "در روستا ها، آنچه را که طالبان تحمیل می نمایند، با نورم موجود تفاوت زیادی ندارد."

امروز "نورم" خلیلزاد نیز تقریباً به اندازه ی نورم طالبان آشکار است؛ به گونه ای که مناسب حال یک نیوکانزروتیف سرسخت می تواند باشد. خلیلزاد که زمانی شاگرد پاول والفوویتز (Paul Wolfowitz) بود، در سال 2000 رهبری تیم انتقالی بوش-چینی را به عهده داشت. بعد تر او مشاور وزیر دفاع، داند رمزفلد (Donal Rumsfeld)، مقرر شد. سپس در سمت نماینده ی ویژه ی رییس جمهور بوش و بعد سفیر امریکا در کابل، شانس تنظیم افغانستان پس-طالبان به دست خلیلزاد افتاد. یک منبع نزدیک به کاخ

ریاست جمهوری می گوید: "او کرزی را تشویق نمود تا تاجکان را از دولتش بیرون کند. و به استثنای چند مقام، در این کار موفق شد."

برنامه ی خلیل‌زاد این بود تا با جلب همکاری قبایل پشتون که منبع سربازگیری و پشتیبانی طالبان را تشکیل می دهند، طالبان را تضعیف نماید. استدلال او چنین بود که وقتی مقامات بالای حکومت کرزی از پشتون ها پر شود، جنبش طالبان رنگ خواهد باخت. اما به گفته ی یک عضو هیئت دیپلماتان اروپایی در کابل: "در بسیاری از موارد پشتون های منتخب خلیل‌زاد پشتون های غلط بودند. تقرر وزیران به اساس قومیت اشتباه بود." اشخاصی مانند خرم وزیر اطلاعات و ثابت دادستان کل، نمونه های این اشتباه اند. هردو بنیادگرایان روپرست و همکاران درازمدت جنگسالار فراری حکمتیار هستند. به ایشان قدرت داده شد و تاجکان برخوردار از احترام، مانند وزیر خارجه ی سابق داکتر عبدالله عبدالله، کنار زده شدند.

این ستراتیژی میوه ی تلخی بار آورده است: طالبان به جای تخفیف، شورش خود را شدت بخشیده اند، و ناتوانی و فساد در رژیم به گونه ی فاحشی زیاد شده است. نماینده ی مجلس رمضان بشردوست میگوید: "نقش خلیل‌زاد در افغانستان مانند زهری است که درمانی ندارد. او باید به حیث سفیر امریکا مطابق به حُسن نیت امریکایی ها عمل می نمود. اما با آنکه او یک شهروند امریکایی است و در امریکا درس خوانده است، شیوه ی تفکر او نسبت به افغانستان مطابق به معیار های کهنه ی افغانی میباشد. بیشتر شکل نظام قبیلوی دارد تا دموکراسی."



اگر بینش قبیلوی خلیل‌زاد بتواند یک گرایش غربی هم داشته باشد، همانا علاقه ی وافر وی در بالاکشیدن افغان- امریکایی های نزدیک به کاخ سفید بوش است. در سالهای 1990 یک نسل نو از بیجا شده گان افغان، پسران و دختران دیپلمات ها و تاجران – فرماندهان سابق نیروهای پارتیزانی – در وطن برگزیده ی والدین شان [امریکا] جاگزین شدند. در میان همین پراکنده گان بود که حامد وردک پا به دوره ی جوانی گذاشت.

سرنوشت حامد وردک که جوانی نسبتاً فریه و بسیار درس خوان بود، چنین رقم زده شده بود تا با استعداد زلمی خلیل‌زاد در تشکیل روابط سیاسی، و اراده ی وافر او در پیشرفت شغلی اش، برابری بجوید – اگر نتواند پیشی بگیرد. پدر حامد، رحیم وردک، خانواده اش را از پاکستان به امریکا آورده بود. در آنجا در سالهای 1980، وی به حیث یکی از کم مهارت ترین فرماندهان مجاهدین که از جانب امریکا در مقابل نیرو های متجاوز شوروی پشتیبانی میشدند، شهرت کسب نموده بود. در هنگام جنگ داخلی دهه ی 1990، رحیم وردک از صحنه ی مسایل افغانستان ناپدید شده بود.

به گونه ی عجیبی، بازگشت دور از احتمال رحیم وردک را پسر جوانش حامد سربراه نمود. در دانشگاه جورج تون، حامد پایان نامه ی تحصیل خود را

نخست وزیر هارپر و رییس جمهور کرزی هنگام ورود به کنفرانس خبری در "پارلمان هل" در خزان 2006. فساد در دولت کرزی در کابل مانعی جدی ای شده است در راه جذب پشتیبانی برای ماموریت امنیت و بازسازی در ولایات که کانادا در آن نقش رهبری کننده دارد.

در زیر نظر مربی علمی اش، جین کرکپتریک (Jeane Kirkpatrick)، نوشت. این خانم که سفیر دوره ی ریگن در سازمان ملل بود، مادرخوانده ی جنبش نیوکانزروتیزم است. حامد پس از فراغتش در سال 1997،

برنده ی بورس به دانشگاه آکسفورد شد. او در این دوره بنا بر اشتیاق زیاد پشتون-قومی اش، و فشار جوانان تندرو منطقه ی واشنگتن، با هواخواهان طالبان نشست و برخاست مینمود.

با گذشت زمان، حامد زیر تاثیر همفکران فلسفی کِرکپتریک قرار گرفت - به ویژه مَرین سترمیکي (Marin Strmecki) که مقاله نویس حزب جمهوری خواه و همکار سیاسی بنیاد سمیت ریچاردسن (Smith Richardson) بود. در دوره ی اول بوش، سترمیکي همراه با لویس لیبی (Lewis Libby) و زلمی خلیلزاد، در پنتاگون در زیر دست دیک چینی کار (Dick Cheney) می نمود. در جریان باز-ارزیابی جهان از دید همین سنگین وزنان سیاست امریکا بود که حامد وردک با گروه بازیکنان پیشرو افغان-امریکایی صحنه ی واشنگتن، برادران کرزی، تماس حاصل نمود. به ویژه دو نفر از جمله ی شش برادر - محمود و قیوم که برعکس برادر جوان شان حامد که بیشتر عمر خود را در پاکستان گذرانده بود، تاجران چیره دست امریکایی شده بودند.

برادران [کرزی] آینده ی روشنی را در دانشجوی جوان می دیدند. حامد وردک نیز به نوبه ی خود متوجه مفاد همکاسه شدن با حلقه ی چشمگیر دوستان خانواده ی کرزی شده بود. این آشنایی مفاد زیادی [برای حامد] به بار آورد. وقتی پس از رویداد دهشت افغانه ی 11 سپتمبر 2001 نواختن طبل جنگ آغاز شد، حامد وردک سمپاتی اش را با طالبان کم کرد، و راه تقرر در سمت معاونیت اتاق تجارت افغان-امریکایی را که محمود کرزی بنیانگذاری نموده بود، پیش گرفت. او مقام مشاوریت اولین وزیر مالیه ی کرزی، اشرف غنی، را نیز ربود. ولی موفقیت بزرگ وی تقررش در شرکت قراردادی تکنالوجیستس (Technologist Inc.) در ویرجینیا بود که توسط یکی از دوستان نزدیک قیوم کرزی به نام عظیم عظیمی بنیانگذاری شده بود.

وقتی جورج بوش "جنگ با تروریسم" را اعلان نمود، برای حامد وردک این رفاقت های جدید بسیار مفید واقع شدند. به ویژه خلیلزاد و سترمیکي که دسترسی مستقیم به دفتر دیک چینی داشتند. خانواده ی وردک را ترکیب روابط تجارتي و سیاسی شان بسیار زود به صف اول سپاه پیشرو کاپیتالستان دولت ساز و نظریه پرداز رساند. و در پرتو چراغ رهنمای جامعه ی تاجران افغان-امریکایی به میهن آبابی شان، که اکنون گهواره ای از ثروت و قدرت شده بود، بازگشتند. خوابیکه کمتر افغان های بیجاشده در دوران شوروی و طالبان میتوانستند ببینند.

در بخش سیاست، اعضای حلقه ی خلیلزاد، به ویژه مَرین سترمیکي و مارتین هافمن (Martin Hoffman) که هم اتافی دوره ی تحصیل داندل رمزفیلد بود، به کوشش های شان در پشتون سازی رژیم کرزی شدت بخشیدند. سترمیکي قبلاً کمپاینش را به صفحات روزنامه های امریکایی رسانده بود و ادعا می نمود که اتحاد شمال به رهبری تاجیکان، مشغول توطئه چینی بر ضد دولت کرزی و شاه سابق، ظاهرشاه، می باشد. زمانی که خلیلزاد سفارتش را در کابل در دسمبر 2004 آغاز نمود، سترمیکي به حیث "هماهنگ ساز سیاست افغانستان" دستیار رمزفیلد مقرر شده بود. در همین ماه کرزی وزیر دفاع محمد فهیم را که از اتحاد شمال و تاجک بود، از وظیفه اش سبکدوش ساخت. جانشین فهیم: رحیم وردک.

در این جریان خلیلزاد از میان افغان-امریکایی ها تیمی از مشاورین، تکنوکرات ها و تبلیغات چی ها را در محوطه ی سنجر مانند سفارت امریکا جمع آوری نمود. این گروه رابطه ی مستقیم با واشنگتن داشتند و هم در آنجا از کمک یک میانجی و رابط پشت پرده نیز برخوردار بودند. این رابط سفیر افغان-امریکایی رژیم کرزی، سید جواد، بود. او موفق شد تا در میان دولت موقت ساخت خلیلزاد در کابل، نهادی را به نام "گروه بازسازی افغانستان (Afghanistan Reconstruction Group)" ایجاد کند. گ.ب.ا. دو هدف مهم را برای اداره برآورده ساخت: گماشتن یک دسته ی منتخب تاجران وفادار امریکایی و افغان-امریکایی به حیث اختیاردار پروژه های انکشافی که از جانب امریکا تمویل می شدند، و انجام این کار بدون ضرورت جسادهی به وزارت خارجه ی امریکا.

گ.ب.ا. مستقیماً به وزارت دفاع و مخصوصاً به دفتر رمزفیلد گزارش میداد. وزارت خارجه از اینکه در تصمیم گیری ها در مورد پروژه های پرمصرف گ.ب.ا. سهمی ساخته نمیشود، نارضایتی نشان می داد. اما جز اینکه این مرحله ی نوین و هیجان انگیز زیربایی را در کمک رسانی به افغانستان به تماشا بنشیند، کار دیگری نمی توانست بکند. مَرین سترمیکي عضو کمیته ی رهبری گ.ب.ا. شد. و گرداندگی آن را لویس هگس (Louis Hughes)، رییس سابق بنگاه لاکهید مارتین (Lockheed Martin Corporation)،

به عهده گرفت. به گفته ی کارمندان نزدیک به دفتر کرزی، خلیل‌زاد USAID را که مهم ترین آژانس کمک رسانی خارجی به دولت بود، زیر فشار گرفته بود تا قرارداد ها را به آن افغان-امریکایی های که دولت توصیه مینماید بدهد. چندین کارمند USAID که در مقابل خلیل‌زاد مقاومت نشان دادند، تعویض شدند. مشاورین گ.ب.ا. با افتخار اعلام داشتند که "با در نظر داشت پشتیبانی امریکا از اقتصاد بازار آزاد، خود ارادیت شهروندی، و دموکراسی"، آنها در بازسازی افغانستان از "تجربه و مهارت شان در بخش سکتور خصوصی" کار خواهند گرفت.

در عمل، هدف این گروه بیشتر خدمت به خود بود، تا به خود ارادیت. این موضوع را یک کارمند سابق USAID که به سبب برخورد های شدیدش با خلیل‌زاد و مشتریان گ.ب.ا. اش، تقاضای تبدیلی خود را از کابل نموده بود، اظهار داشت. وی گفت: "این مردم از واشنگتن به اینجا آمدند و به هرکس راجع به اعتبارنامه های افغان-امریکایی شان سخنرانی می نمودند و کلمات مود روز مانند دموکراسی و کمک به افغانستان را به کار می بردند. اما هدف اصلی شان انحصار جریان معلومات از کابل به واشنگتن، و گرفتن قرارداد ها بود."

به گفته ی یک کارمند دیگر امریکایی که بیهوده به خاطر جلوگیری از این تحول جنگیده بود: "توجه این کار همانا پیشرفت و بهتر سازی بود. چون بسیاری از این قراردادهای ساختمانی برای ارتش افغانستان بود، و علاقه ی پنتاگون هم به طرف همین ها بود. اما خیلی زود عدم شفافیت و حسابدگی در کار به وجود آمد. این شیوه ی کار وزارت دفاع است."

در این جریان، شرکت حامد وردک یا شرکت تکنالوجیستس از دریافت قرارداد های بزرگ مفاد زیادی به دست آورد. بعضی از این قرارداد ها مستقیماً از وزارت دفاع امریکا تنظیم می شدند و برخی هم از طریق وزارت دفاع افغانستان. تارنمای شرکت تکنالوجیستس با افتخار بیان می دارد که اولین شرکتی بوده است که دولت امریکا قرارداد بزرگی را به آن واگذار شده است. پورنفلوی این شرکت را وفور قراردادهای ساختمانی پر نموده است که شامل قرارگاه های مرزی و مراکز فرمان و لوژستیک برای ارتش ملی افغانستان، پایگاه مبارزه با مواد مخدر برای دفتر امریکایی مبارزه با مواد مخدر و همتای افغان آن، نوکردن سلول های زندان پلچرخ کابل، و سه پارک صنعتی میباشد.

عزیز عظیمی، رییس شرکت تکنالوجیستس، قبول میکند که این پروژه ها دست کم به مبلغ 100 میلیون دالر قرارداد را به شرکت او به بار آورده اند. او می پذیرد که خلیل‌زاد را دو بار در کابل ملاقات کرده است، ولی میگوید که پروژه های او از طریق گ.ب.ا گرفته نشده اند. تا جاییکه به حامد وردک اتباط میگیرد، او در سال 2006 این شرکت را ترک گفته است. عزیز میگوید: "در حال حاضر هیچ گونه معامله ای با او ندارم." درباره ی معاملات گذشته میگوید: "من هیچ قرارداد خود را از طریق پدر آقای وردک دریافت نکرده ام، چون وقتی من به افغانستان رفتم او [رحیم وردک] وزیر نبود. شما میتوانید داده های هر شرکت دیگر را با داده های شرکت من مقایسه کنید. در مسئله ی سرمایه گذاری و درآمد من هیچگونه عذاب وجدانی ندارم، هرکس اجازه دارد بیاید و اسناد شرکت ما را بررسی کند. من چیزی برای پنهان کردن ندارم و بنأ هراسی هم ندارم."

حامد وردک پیدا نشد تا در مورد این داستان پاسخی بیان کند. عظیمی میگوید که نمیداند "مدیر معاملات بین المللی" سابق اش کجاست و نام وردک هم از تارنمای شرکت تکنالوجیستس برداشته شده است. نظر به گزارشها، وردک خودش شرکتی به نام NCL تاسیس کرده است، و در پهلوی آن بنیادی را هم به نام "فداییان صلح" به وجود آورده است که گویا "چند قومی است" و خواهان "اصلاحات در دولت" میباشد. نام بنیاد، لبخند کنایه آمیزی بر لبان منبع ما در دفتر رییس جمهور کرزی می نشاند، که میگوید: "مردم افغانستان می دانند که فدایی واقعی کی بوده است - خانواده های آنها، روستا های آنها، کشور آنها. افغان ها مفهوم واژه ی قربانی را میدانند. و هم آنها را که به ظاهر دلسوزی نشان میدهند ولی در اصل مشغول ثروت اندوزی با استفاده از کمک های خارجی اند، بسیار به خوبی می شناسند."

در حالیکه افغانستان به سوی سیومین سالگرد کودتای کمونستی که آغاز جنگ داخلی بود رکود میکند، رحیم وردک که میراث سال های اول مناقشات است، به وظیفه اش به حیث وزیر دفاع ادامه میدهد، با وجود برخورد های شدیدش با کرزی و جنرال امریکایی کارل ایکنبری (Karl Eikenberry)، فرمانده سابق نیروهای امریکا و ائتلاف. به گفته ی کارمندی که شاهد یکی از برخوردهای جنرال ایکنبری با وردک در حضور کرزی بود، جنرال ایکنبری در مقابل ناکامی وزارت دفاع در برآورده ساختن پلانهای تعیین شده برای جذب سربازان بی حوصله شد.

"واسطه های وردک او را نجات دادند،" منبع میگوید. "سرانجام زورآزمایی به آنجا کشید که کی روابط نزدیکتر به دفتر رمزفیلد دارد، وردک یا آیکنبری. وردک از برکت ارتباطات اش از طریق خلیلزاد، برنده شد."

تا آنجا که به خلیلزاد مربوط میشود، ستاره ی اقبال او هنوز درخشان است. از مقامش در سازمان ملل در وضعیت خوبی قرار دارد که وزیر خارجه [امریکا] شود، اگر جمهوری خواهان در انتخابات سال 2008 برنده شوند. خلیلزاد هیچگاه از دست اندازی اش به کابل دست نکشید. وقتی پس از تبدیلی اش به بغداد در سال 2005، راندل نیومن (Ronald Neumann) جانشین او به حیث سفیر امریکا، "گروه بازسازی افغانستان" را کنار زد و صلاحیت نظارت قرارداد ها را دوباره به وزارت خارجه سپرد؛ خلیلزاد تلافی نمود. او رمزفیلد را ترغیب کرد تا سترمیکی را برای "بررسی سیاسی" سفارت امریکا در کابل بفرستد. نتیجه ی این کار اعضای دفتر کرسی را به حیرت انداخت، چون برداشت آنها این بود که نیومن میکوشید تا ماموریت اش را تمدید نماید. به جای این کار، کاخ سفید اعلام داشت که نیومن را با ویلیام وود (William Wood)، سفیر سابق امریکا در کولمبیا که منابع کابل او را "رفیق زل" مینامیدند، تعویض مینماید. به گفته ی یک مشاور سابق کاخ سفید در مسایل افغانستان: "هیچ شکی وجود ندارد که شیوه ی کار خلیلزاد بسیار کارشکنانه بوده است. به ویژه ستراتیژی تفرقات او تمام اداره ی کرسی را متضرر ساخته است."

در این جریان، برادران کرسی از برکت رژیم که واشنگتن از آن پشتیبانی میکند، رشد و پیشرفت زیادی کرده اند. قیوم کرسی به پارلمان انتخاب شد و محمود یکی از جایداد داران بزرگ قندهار شده است. برادر جوان شان احمد ولی کرسی هم رییس شورای محلی قندهار است، و هم نفر اول در لیست مظلونانی است که ژورنالستان افغان رابطه ی آنها را با تجارت هیرویین زیر تحقیق گرفته اند. حامد به ریاست جمهوری اش داده میدهد، اما با انتقاد روزافزون از جانب قانونگذاران و مردم، و به ویژه از جانب پشتیبانان خارجی اش، رویرو است.

به گفته ی رمضان بشردوست: "دولت افغانستان کاملاً فاسد شده است. مافیای داخلی و خارجی باید همه از کار بر کنار شوند. دولتمردان باید با آن افغان های واقعی تعویض شوند که به مفاد ملی، حقوق بشر و دموکراسی نه تنها به حیث فلسفه ی سیاسی، بلکه به حیث فلسفه ی زندگی باور دارند." منبع کاخ کرسی با نظریات نماینده ی عصیانگر مجلس همنا است:

در این جریان، برادران کرسی از برکت رژیم که واشنگتن از آن پشتیبانی میکند، رشد و پیشرفت زیادی کرده اند. قیوم کرسی به پارلمان انتخاب شد و محمود یکی از جایداد داران بزرگ قندهار شده است. برادر جوان شان احمد ولی کرسی هم رییس شورای محلی قندهار است، و هم نفر اول در لیست مظلونانی است که ژورنالستان افغان رابطه ی آنها را با تجارت هیرویین زیر تحقیق گرفته اند.

"افغان ها می بینند که بخش اعظم این همه پول کمک های خارجی که به کابل میریزد، در اختیار دولت های خارجی و شرکت های قراردادی شخصی است. در مورد رشوت ستانی و تقلب پیهم شکایت می شود، اما به این به اصطلاح کارشناسان نگاه کنید - این همه نمایندگی های امریکایی، سازمان ملل و اروپایی. ما بزرگترین مخلوط نامتجانس دنیا را در بخش محاسبه و شفافیت کار داریم، با آنهم نظام ما کاملاً غیر قابل کنترل است."

نماینده ی مجلس، شکریه بارکزی می گوید: "چرا قرارداد ها به جنگسالاران داده می شوند؟ چرا تیم های بازسازی ولایات پروژه های خود را زیر پوشش قوماندانان محلی پیش میبرند؟ چرا اقتصاد جنگی به جای اینکه پاکسازی شود، کتمان میگردد؟"

یکی از وزیران سابق کرسی میگوید که سلطه ی امریکا بر پشتیبانان بین المللی افغانستان درز های درونی رژیم را بزرگتر ساخته است، و تمام فرایند ملت سازی را در یک حالت زوال قرار داده است که ترمیم آن شاید ناممکن باشد. او میگوید: "در همه اقشار اختلاف و بی اعتمادی وجود دارد، جامعه ی بین المللی آرمان و ستراتیژی مشترک ندارد. دولت افغانستان به نوبه ی خود از متحدین بین المللی اش فاصله میگیرد، و معاملات و گروه بندی های تکتیکی کوتاه مدت افراد و گروه های داخل رژیم، آنرا فلج می سازد."

موقف ستیفن هارپر در مقابل بیچارگی رژیم [کابل] و ارتش آن چیست؟ نه او و نه زیردستانش چیزی میگویند. وزارت خارجه، گروه کاری افغانستان و سفارت کانادا در کابل، همه از ابراز نظر در این مقاله حذر نمودند. چنانیکه زلمی خلیلزاد، مرین سترمیکی و سفیر افغانستان در واشنگتن نیز از ابراز نظر در این مقاله ابا ورزیدند.

مردم کانادا با مشکل ادعا های کاملاً متضاد گیرمانده اند. نخست اظهارات ماه اگست هارپر در کویک، که نیرو های امنیتی افغان روز به روز بیشتر مسئولیت امنیت کشور شان را به عهده میگیرند. سپس کرسی در

کابل به گزارشگران اینکه از قندهار با نیروی هوایی آمده اند، میگوید که "افغانستان دوباره به حالت انارشی برخواهد گشت"، اگر نیروهای کانادایی پیش از آنکه افغانستان به پای خود استاده شود از ساحه ی نبرد شان کنار کشیده شوند. او به وضاحت بیان کرد که این کار در فبروری 2009 انجام نخواهد یافت. دولت هارپر، به جای اینکه بر سردرگمی که ماموریت افغانستان به آن مبتلا است روشنی بیاندازد، آن را بیشتر غبارآلود میسازد و در پشت غبار جنگ پنهان می شود.

آرتور کنت (Arthur Kent) از سال 1980 بدینسو مرتب از افغانستان برای شبکه های مشهوری مانند CBC, NBC, MacLean's و News, BBC News, PBS, History Channel, Calgary Herald, The Observer, گزارش تهیه نموده است. این دومین مقاله ی او برای بخش افغانستان مجله ی پالیسی آپشنز (Policy Options)، میباشد.

Copyright © 2005-2008 www.khorasanzameen.net